

جلسه سیزدهم درس بدایه الحکمه

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۳/۰۱/۰۶ مقارن با ۱۳۸۱/۰۱/۰۱ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ»

به نظرم یک بخشی از فصل ۶ را خوانده بودیم، همان پاراگراف اول، درست است؟

«وَمِنْ هُنَا مَا ذَكَرُوا، أَنَّهُ لَا بُدَّ فِي الْمُرَكَّبَاتِ الْحَقِيقِيَّةِ، أَيِّ الْأَنْوَاعِ الْمَادِيَّةِ الْمُؤَلَّفَةِ مِنْ مَادَّةٍ وَصُورَةٍ، أَنْ يَكُونَ بَيْنَ أَجْزَائِهَا فِقْرٌ وَحَاجَةٌ، مِنْ بَعْضِهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى تَرْتَبِطَ وَتَتَّحِدَ حَقِيقَةً وَاحِدَةً».

فیلسوفان می گویند ما ۲ نوع مرکب داریم که این ۲ نباید با هم خلط شود. مرکب یا مرکب اعتباری است یا مرکب حقیقی. مرکب اعتباری مرکبی است که ترکیب، فرآیند برآیند ساز ندارد، اگر بخواهیم امروزی حرف بزنیم. ترکیب، فرآیند برآیند ساز ندارد، یعنی چه؟

یعنی مرکب چیزی جز اجزاء و آثار اجزاء نیست. مثلاً می گوئیم یک گردان، یک گردان یعنی ۱۰۰۰ عدد سرباز. ۱۰۰۰ عدد سرباز چیزی جز ۱۰۰۰ عدد سرباز نیست، چیز جدیدی نیست. یک برآیندی که یک فرآیندی را پشت خود داشته باشد. یک فرآیندی و یک برآیندی به دنبال او باشد، نه نیست. اما در ترکیب حقیقی، ترکیب، فرآیند برآیند ساز دارد یعنی مرکب، محصولی جدید از ترکیب اجزاء است. مثلاً هیدروژن را با اکسیژن من مخلوط می کنم، هیدروژن گاز است با آثاری خاص، اکسیژن گاز است با آثاری خاص اما وقتی با یک نسبت خاص ترکیب شدند، آب می شود. آب یک شیء جدید با یک آثار جدید است، این را ترکیب حقیقی می گوئیم. الان، ما که این جا فرض کنید ۸ عدد آدم هستیم بگوئیم یک گروه ۸ نفره. گروه ۸ نفره یعنی بنده و شما، چیز جدیدی با اثر جدیدی نیست. اما وقتی هیدروژن و اکسیژن با هم ترکیب می شود، محصول جدیدی به دست می آید.

خب، ترکیب حقیقی هیچ گاه از ۲ لا مُتَحَصِّل یا ۲ مُتَحَصِّل پیدا نمی شود. ما در ترکیب حقیقی نمی شود از ۲ عدد لا مُتَحَصِّل ترکیب داشته باشیم یا از ۲ عدد مُتَحَصِّل ترکیب داشته باشیم. استاد خطاب به یکی از دانشجویان می فرماید: «الان عرض می کنم».

۲ لا مُتَحَصِّل، ۲ امر بالقوه

۲ مُتَحَصِّل، ۲ امر بالفعل چرا؟

زیرا در ترکیب، اتحاد شرط است و شرط اتحاد اجتماع لا مُتَحَصِّل و مُتَحَصِّل است. یا امر بالقوه و یک امر بالفعل با هم جمع می شوند یک امر سومی ایجاد می شود اما ۲ تا امر مُتَحَصِّل یا ۲ تا امر لا مُتَحَصِّل اتحاد ایجاد نمی کند. این مطلب را آدرس می دهیم، مراجعه می کنید، می نویسید برای من می آورید. چه شد؟

آدرس می دهیم، می نویسید برای ما می آورید. شرح مختصر منظومه شهید مطهری، بحث اتحاد عاقل و معقول، مقدمات بحث، مقدمه چندم است نمی دانم. به نظرم مقدمه هفتم است ولی بالاخره یکی از مقدمات ۱۲ گانه این بحث که آقای شهید مطهری بحث کرده است مربوط به همین است. مربوط به اتحاد مُتَحَصِّل و لا مُتَحَصِّل است، مطالعه می فرمایید، تلخیص می کنید برای من می آورید.

و لذا است که وقتی می آییم در فلسفه می خواهیم بگوئیم اتحاد در چیست، مثل چه؟

می گوئیم مثل جنس و فصل. این جا کدام مُتَحَصِّل است کدام لا مُتَحَصِّل؟

جنس، لا مُتَحَصِّل است، فصل، مُتَحَصِّل است. در خارج می آییم، ماده و صورت می گوئیم. کدام لا مُتَحَصِّل است کدام مُتَحَصِّل؟

ماده، لا مُتَحَصِّل است، صورت، مُتَحَصِّل است.

(استاد به مزاح عرض می کنند) خانم ها دیگر به خودشان ننازند، لا مُتَحَصِّل هستند. ماده اسم شماست دیگر به ما که ماده نمی گویند.

ماده و صورت یکی لا مُتَحَصِّل است یکی مُتَحَصِّل است که اتحاد صورت بپذیرد. همین جا این بحث را مرحوم علامه طباطبایی استارت می زنند. یک اختلاف قدیمی بین فلاسفه است که این اتحاد ماده و صورت، این ترکیب

ماده و صورت آیا ترکیب انضمامی است یا ترکیب اتحادی است. مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: «بر اساس آن چه گفتیم حق آن است که ترکیب، ترکیب چیست، اتحادی است. ترکیب، ترکیب انضمامی نیست. بگذارید یک مقدار من واضح‌تر بگویم برای من که ۲۵، ۲۶ سال است دارم کار فلسفی می‌کنم هنوز یک تصور روشنی از ترکیب انضمامی وجود ندارد.

ما مرکبی داشته باشیم، اجزاء متحد نباشند، کنار هم نشسته باشند در عین حال یک واحد جدید، یک محصول جدید ایجاد شده باشد. چون فلاسفه‌ای که می‌گویند ترکیب انضمامی است، پذیرفتند که ترکیب انضمامی، ترکیب حقیقی است.

من نمی‌فهمم، نه من اساتید ما هم می‌گفتند ما نمی‌فهمیم. سخت است، تصور ترکیب انضمامی‌ای که ترکیب حقیقی باشد (سخت است). استاد خطاب به سوال یکی از دانشجویان می‌فرماید: «بله، سعی کردند یک جوری توجیهش کنند ولی (از) متأخرین دیگر هیچ کسی نیست که قائل باشد ترکیب، ترکیب انضمامی است. همه قائل هستند ترکیب، ترکیب اتحادی است».

به هر حال و بگویم ترکیب انضمامی را ترکیب اعتباری مانند یک گردان نمی‌دانستند. نشستن شما کنار هم و یک مجموعه تشکیل دادن یک ترکیب انضمامی نیست. یکی از دانشجویان از استاد درخواست مثال برای ترکیب انضمامی کرده و استاد می‌فرماید: «ترکیب انضمامی مانند سکنجبین است. گفتند سرکه و انگبین کنار هم می‌نشیند یک شیء جدید می‌شود». اتحاد قائل نبودند. هیدروژن و اکسیژن می‌گویند مگر هیدروژن لا مُتَحَصِّل است، اکسیژن مُتَحَصِّل است، هیدروژن لا مُتَحَصِّل است. نه، ترکیبشان انضمامی است کنار هم نشستن یک امر سومی ایجاد کردند.

یکی از دانشجویان می‌پرسد که می‌گویند هر ۲ آن‌ها مُتَحَصِّل است؟ استاد می‌فرماید: «بله دیگر، می‌گوید هیدروژن مُتَحَصِّل است، اکسیژن هم مُتَحَصِّل است».

ما در فلسفه می‌گوییم نه، این طور نیست. اصلاً هیدروژن و اکسیژن جمع که می‌شوند، ماده برای صورت آبی می‌شوند. صورت آب فعلیت است این‌ها ماده او می‌شوند و ماده لا مُتَحَصِّل است. اصولاً حالا بیشتر از این را باید در سطح نهایی و افسار و این‌ها بخوانید ولی ترکیب انضمامی دانستن ماده و صورت در عین حال ترکیب حقیقی دانستنشان یک مقدار مشکل است.

یکی از دانشجویان بیان می‌کند که تظاهر می‌کنند؟ و استاد می‌فرماید: «بله به یک صورتی (تظاهر می‌کنند)». عرض کردم که متأخرین هم دیگر کسی قائل نیست. همه قائل هستند ترکیب، ترکیب اتحادی است. استاد در پاسخ به سوال یکی از دانشجویان می‌فرماید: «اصولاً کدام از این ۲ تا مُتَحَصِّل یا لا مُتَحَصِّل است؟، نسبت به آب؟».

دانشجو بیان می‌کند که کلاً گفتید که ترکیب حقیقی بخواهد صورت بگیرد باید یکی مُتَحَصِّل باشد یکی لا مُتَحَصِّل باشد.

استاد می‌فرماید: «الآن هم همین طور است. هیدروژن و اکسیژنی که با هم جمع شدند و به نظر ما متحد شدند، به نظر آقایان منضم شدند، این ماده برای صورت ماهیه شد. چون می‌دانید همه فلاسفه این را معتقد هستند که صور را خداوند متعال افاضه می‌کند حالا یا مستقیم یا توسط عقل فعال. صورت توسط دیگران افاضه می‌شود.

یکی از دانشجویان سوال می‌کند (بخشی از سوال واضح نیست) الان هر دو لا مُتَحَصِّل هستند؟

استاد می‌فرماید: «هر ۲ لا مُتَحَصِّل نسبت به صورت نوعیه هستند. الان مشاهده کنید، عِلَقَهُ نسبت به مُضَعَهُ، عِلَقَهُ برای خودش کسی است ولی نسبت به مُضَعَهُ، ماده است. همین عِلَقَهُ نسبت به نطفه صورت است یعنی این نطفه برای صورت عِلَقَهُ، ماده است. خداوند متعال صورت عِلَقَهُ افاضه می‌کند حالا این عِلَقَهُ ماده برای صورت مُضَعَهُ می‌شود. خداوند متعال صورت مُضَعَهُ و هکذا...»

در سیر حرکتی تکاملی موجودات هر صورت قبلی با همه محتویاتش، ماده و غیره‌اش، ماده برای صورت بعدی می‌شود. پس هیدروژن و اکسیژن با هم ماده برای صورت مائیه و صورت آبی هستند که خداوند متعال افاضه می‌کند. یکی از دانشجویان سوال می‌کند که مُتَحَصِّل و لا مُتَحَصِّل یکی است (بستگی دارد) که نسبت با چه چیزی سنجیده می‌شود.

استاد می‌فرماید: «درست است، دقیقاً درست است یعنی یک امر ممکن است به چیزی نسبت به چیزی لا مُتَحَصِّل باشد، نسبت به چیزی (مُتَحَصِّل باشد). حتی حالا جای آن این جا نیست، بعداً می‌رسیم ولی خب ذهن سوال‌گر شما یک مقدار اشباع بشود بد نیست. حتی لا مُتَحَصِّل‌ترین چیز در عالم از نظر حکمت هیولای اولی است، ماده

المواد، ماده نخست. این ماده نخست آن قدر لا مُتَحَصِّل است که می‌گویند اصلاً نیست. نیست به چه معنا؟ یعنی هستی یک شیء نیست، توان هستی است. توان شدن است. عین القوه است اما در عین حال می‌گویند این

هم فعلیت دارد. می‌گوییم چه؟

می‌گویند در بالقوه بودن، بالفعل است که اگر در بالقوه بودن بالفعل نباشد دیگر عدم است حتی قوه هم نیست. پس آن که دیگر لا مُتَحَصِّل لا مُتَحَصِّل است باز نسبت به عدم، مُتَحَصِّل است. پس مُتَحَصِّل و لا مُتَحَصِّل نوعی... حالا ماده اولی را می‌رسیم در مرحله بعد. در مقولات عشر که رسیدیم با ماده اولی کار داریم.

«وَمِنْ هُنَا مَا ذَكَرُوا، أَنَّهُ لَا بُدَّ فِي الْمُرَكَّبَاتِ الْحَقِيقِيَّةِ»، (و از همین جا که ما در جنس و فصل مُتَحَصِّل و لا مُتَحَصِّل داریم فرموده‌اند، ذکر کرده‌اند این که لا بُد در مرکبات حقیقی است). مرکبات حقیقی به چه معنا است؟

یعنی انواع مادی مولف از ماده و صورت. یکی یکی واژه‌ها احترازی است. انواع مادی در مقابل انواع مجرد، نوع مجرد بسیط است، مرکب نیست. مولف از ماده و صورت در مقابل اعراض، ماده و صورت ندارند، بسیط هستند.

انواع مادی مولف از ماده و صورت خب «لَا بُدَّ فِي الْمُرَكَّبَاتِ الْحَقِيقِيَّةِ، أَنْ يَكُونَ بَيْنَ أَجْزَائِهَا فَقْرٌ وَحَاجَةٌ»، (این که می‌بوده باشد بین اجزایشان فقر و نیاز).

خب، «مِنْ بَعْضِهَا إِلَى بَعْضٍ»، (از بعضی به بعضی).

«حَتَّى تَرْتَبِطَ وَتَتَّحِدَ حَقِيقَةً وَاحِدَةً»، (تا این که به صورت یک حقیقت واحد مرتبط شود و متحد شود). «وَقَدْ عَدُوا الْمَسْأَلَةَ ضَرُورِيَّةً لَا تَقْتَضِي إِلَى بُرْهَانٍ»، (مسئله را هم ضروری دانستند که نیاز به برهان ندارد).

گفتند آقا ۲ تا گردن کلفت که با هم نمی‌سازند. گفت که ۱۰۰۰ درویش در گلیمی بخسبند، ۲ پادشاه در ملکی نگنجند. الان همه پادشاه شدند. قدیم یک خانه بود، ۱۰ اتاق دورش بود. این جا آقا دایی جان بود، آن جا آقا عموجان بود، آن جا خاله جان بود، آن جا پسرش بود، آن جا دخترش بود. همه هم زندگی می‌کردند. حالا خانه ۱۰۰ متر است، ۲ قسمتش می‌کنند ۲ تا ۵۰ متر. می‌گوید اگر شراکت خوب بود، خدا شریک برمی‌داشت.

«وَيَمْتَأُ الْمُرَكَّبُ الْحَقِيقِيُّ مِنْ غَيْرِهِ بِالْوَحْدَةِ الْحَقِيقِيَّةِ»، (مرکب حقیقی از مرکب اعتباری امتیاز پیدا می‌کند. بالای

«مِنْ غَيْرِهِ الْمُرَكَّبُ الْإِعتِبَارِيُّ» می‌نویسیم. جدا می‌شود مرکب حقیقی از مرکب اعتباری به وسیله وحدت حقیقی).

«وَذَلِكَ بِأَنْ يَحْصُلَ مِنْ تَأَلُّفِ الْجُزْئَيْنِ»، (و این بدین صورت است که حاصل شود از گرد آمدن ۲ جزء مثلاً یک امر سومی غیر هر یک از آن ۲ (حاصل شود) که برای آن امر سوم یک آثار خاصی غیر از آثار خاص آن ۲ باشد). مثل امور معدنی‌ای است که برای آن‌ها آثار خاصه‌ای غیر از آثار عناصرش است. امور معدنی که آثاری دارد غیر از آثار عناصرش.

«لَا كَالْعَسْكَرِ»، (نه مانند لشکر). «الْمُرَكَّبُ مِنَ الْفَرَادِ»، که مثلاً ۱۰ هزار نفر هستند.

«وَالْبَيْتُ الْمُؤَلَّفُ مِنَ اللَّبَنِ وَالْجُصِّ وَغَيْرُهُمَا»، (و همچنین خانه که از خشت‌ها و گچ گرد آمده است). این اتاق چیست؟

خشت است و گچ است و رنگ است و این مرکب حقیقی ایجاد نکرده است.

«وَمِنْ هُنَا أَيْضاً، يَتَرَجَّحُ الْقَوْلُ بِأَنَّ التَّرَكِيبَ»، (از همین جا این قول ترجیح پیدا می‌کند که بگوییم ترکیب بین ماده و صورت اتحادی است نه انضمامی).

«كَمَا سَيَأْتِي»، (خواهد آمد). علاوه بر این که خواهد آمد شما هم ان شاء الله تحقیق را خواهید نوشت و می‌آورید. من بپرسم چه کسی خانه‌اش کتاب شرح مختصر دارد؟

تعدادی از دانشجویان بیان می‌کنند که دارند و استاد می‌فرماید که خیلی فیلسوف هستید آن قدر کتاب‌های فلسفی دارید. تازه آن (کتاب) هم برای کس دیگر است. این طوری متخصص می‌شوید. حتماً باید یک سری کتاب فلسفی در خانه داشته باشید.

دانشجویان اظهاراتی را بیان می‌کنند و استاد می‌فرماید: «شنبه هفته آینده می‌گیرید، خوب است، یک هفته فرجه می‌دهیم، مشکلی نیست. کسی هم فردا آورد البته قبول می‌کنیم. طبیعی است خب مردم دیگر هر چه بخوانید می‌گویند این‌ها چیست شما در خانه دارید».

دانشجویان درباره نداشتن کتابخانه اظهاراتی را بیان می‌کنند و استاد می‌فرماید: «این را اساتید می‌توانند کمکتان کنند ولی یک دانشجوی فلسفه باید کتابخانه فلسفی داشته باشد. کتابخانه دیجیتال فلسفی داشته باشد. سایت‌های فلسفی را آشنا باشد. دوره‌های فلسفی که در سطح کشور بلکه در سطح دنیا برگزار می‌شود، مطلع باشد. باید اطلاعاتش گسترده باشد. یک خط آنلاینی است که من سوالات کلامی و فلسفی افراد را جواب می‌دهم. طرف

برای من سوال نوشته بود که می‌خواستم از شما بپرسم که چه دانشگاه‌هایی برای مقطع فوق یا دکتری در رشته فلسفه به خارج بورسیه می‌کنند. این را می‌خواست بپرسم که از کجا می‌شود برای اروپا یا کشورهای دیگر (بورسیه) کرد. باید رشته‌تان را جدی بگیرید، رشته مشکلی است، جدی نگرفتن، جدی گرفته، انسان معلوم نیست به جایی برسد اگر جدی هم نگیرد مشکل‌دارتر (است).» خب بگذریم.

«ثُمَّ إِنَّ مِنَ الْأَمْهَاتِ النَّوَاعِيَةِ مَا هِيَ كَثِيرَةٌ الْأَفْرَادِ.»
فصل ششم عنوانش چه بود؟

«فِي النَّوَاعِ وَبَعْضِ أَحْكَامِهَا»، پس بحث ما در نوع است. (بحث ما درباره) گونه‌های (نوع است). حالا گونه‌های نباتی، گونه‌های جمادی، گونه‌های حیوانی و گونه‌های انسانی. ما گونه‌های مختلف جمادی داریم، انواع کانی‌ها، انواع سنگ‌ها، فلزات، گازها، سیالات. بعد گونه‌های نباتی، گونه‌های مختلف گیاهان، درختان، برگ‌ها. بعد هم گونه‌های حیوانی و گونه انسان. خب، اما گونه‌ها به همین ختم نمی‌شود. ما بخشی گونه‌های مجرد داریم. عقل به اصطلاح فلسفه یعنی موجودی که ذاتاً مجرد، در مقام انجام کار هم مجرد (است). نفس این طور نیست. نفس، ذاتاً مجرد هست اما در مقام فعل و کار مجرد نیست.

خب، پس در حقیقت گونه‌ها اختصاص به گونه‌های مادی ندارند، گونه‌های مجرد هم اختصاص دارد بر اساس عقل. حالا بر این اساس می‌خواهیم یک تقسیم‌بندی داشته باشیم، می‌خواهیم بگوییم انواع ۲ دسته هستند، گونه‌ها ۲ گونه هستند، این ۲ گونه چیست؟

۱. کثیر الافراد در خارج

۲. منحصر در فرد در خارج

ما انواعی داریم که در خارج افراد فراوانی دارند مانند انسان، الان انسان چند میلیارد فرد دارد؟

۶ میلیارد و اندی، ظاهراً ۶ میلیارد و ۳۰۰ میلیون و خورده‌ای.

فرض کنید کک، موش، سر این که موش در آزمایشگاه‌ها مورد عنایت برای آزمایش قرار می‌گرفت این بود که بالاترین انتقال مریضی برای موش بود و بشر سالیانی با موش مبارزه کرد. سوسک، در گزارشی می‌خواندم که آمریکا، کاخ سفیدش به ژاپن سفارش داده بود که یک نوع سم خاصی ابداع کند، خیلی قوی باشد برای سوسک‌های کاخ سفید. ما گاهی سوسک در خانه می‌دیدیم به خانواده می‌گفتیم که غصه نخورید، خانه بوش (رئیس جمهور اسبق آمریکا) هم سوسک پیدا می‌شود. این گونه‌ها کثیر الافراد هم هستند ما شاء الله. خدا لطف کرده می‌میرند و گرنه در علم امروز داریم که اگر مگس عمرش کوتاه نبود، در عرض یک ماه بشر روی کره زمین نمی‌توانست زندگی کند.

خب، انواعی هم داریم منحصر در خارج هستند یعنی منحصر در فرد (هستند). ۲ فرد بیشتر در خارج نداریم. ادعا این است همه مجردات تام چنین هستند. می‌خواهیم بگوییم ما در هرم هستی وقتی به مجردات رسیدیم به یک فضای وجودی رسیدیم که خیلی موجود آن جا است اما به اندازه موجودات ما نوع داریم یعنی آن جا انواع منحصر در فرد است.

راجع به مجرد بودن انسان سوالی را یکی از دانشجویان بیان می‌کنند و استاد می‌فرماید: «انسان چون نفس دارد به خاطر همین نفسش تعینش باقی است اما مثلاً فلاسفه عقول را که مجرد تام هستند را این چنین می‌دانند. آن وقت عقول را با فرشتگان منطبق می‌کنند و لذا در مورد فرشتگان این طور معتقد هستند. می‌گویند که جبرائیل یک نوع است، یک فرد دارد پس یک جبرائیل داریم. این جور نیست که فرشته یک نوع باشد با ۱۰ میلیارد فرشته که در روایت داریم که خدا بیشتر از ملک هیچ موجودی را خلق نکرده است. نه، فرشته یک نوع باشد با مثلاً یک تریلیارد فرشته، نه. هر یک فرشته یک نوع است. لذا می‌گویند نوع جبرائیلیت، نوع میکائیلیت، نوع اسرافیلیت، چرا؟

چون می‌گویند فرشتگان مجرد تام هستند، مجردات تام این طوری هستند، منحصر در فرد هستند، یک فرد بیشتر ندارند.

استاد در پاسخ به سوال یکی از دانشجویان (سوال کامل واضح نیست) می‌فرماید: «برهان، احسنت، چه فردی دارند».

بگذارید مطلب را از گونه دیگری تقریر کنم، فیلسوف می‌خواهد بگوید آقا تکسر افرادی مال جایی است که پای ماده به میان آمده است. اگر پای ماده به میان نیاید ما تکسر افرادی نداریم، تکسر اشخاصی نداریم، چرا؟

برهانی بر این مطلب اقامه کردند که این برهان را هر چه آقای فیاض تلاش کرد او را بشکند، حضرت آقای جوادی سر کلاس ایستادند فرمودند که برهان تام است و قبول نکردند که این برهان خدشه داشته باشد. اثبات می‌کنند که ما در عالم مجردات، موجود زیاد داریم اما این موجودات افراد یک نوع نیستند. هر فردی یک نوع است که منحصر در همین نوع است.

استاد در پاسخ به سوال یکی از دانشجویان می‌فرماید: «ایشان نظرشان بر این است که نه، در مجردات هم نوع با افراد فراوان می‌توانیم داشته باشیم و این برهان را مخدوش می‌دانند، منتهی در سطح نهایتاً باید آن را مطرح کرد. الان ما فقط برهان اصل مسئله را بیان می‌کنیم».

دلیلی که فلاسفه آوردند، شما می‌توانید در آن خدشه کنید؟ برهان مسئله این است می‌گویند: «اگر نوعی دارای کثرت افرادی باشد، این کثرت از ۲ حال بیرون نیست. یا ذاتی نوع است یا عارض بر نوع است. عارض هم که باشد یا عارض لازم است یا عارض مفارق».

می‌گویند یکی، یکی بررسی کنید. حالا ذاتی نوع هم که باشد می‌توانید ۲ قسمش کنید. یا تمام ذات است یا جزء ذات است. می‌گویند بیابید یکی، یکی بررسی کنیم. این ۳ مورد اول یک حکم دارد، اگر کثرت ذات یک نوع باشد، تمام ذات یا ذات یک نوع باشد، جزء ذات، چنین نوعی اصلاً قابل تحقق نیست. چرا؟

چون آیا (من از شما بپرسم) کثرت جز با افراد شکل می‌گیرد؟ تا آحادی نباشد، کثرتی شکل نمی‌گیرد. کثرت با افراد و با آحاد شکل می‌گیرد.

خب، اگر کثرت عین یک نوع یا ذاتی یک نوع باشد. یعنی این نوع هر موقع بخواهد محقق شود باید با کثرت محقق شود و حال این که کثرت بدون وحدت و بدون آحاد قابل تحقق نیست پس این نوع هیچ‌گاه قابل تحقق نیست. خیلی روشن، اگر کثرت جز با آحاد قابل تحقق نیست و اگر نوعی جز با کثرت قابل تحقق نیست یعنی این نوع اصلاً قابل تحقق نیست.

چون این نوع بخواهد بدون کثرت محقق شود، نمی‌شود. کثرت ذاتی اش است. بخواهد نوع با کثرت بدون آحاد تحقق پیدا کند، نمی‌شود. چون فرض این است که کثرت جز از آحاد تشکیل نمی‌شود. این نوع بخواهد تحقق پیدا کند با کثرت و کثرت هم با آحاد، خب آحاد که نحقق پیدا کرد، این واحد که کثیر نیست و حال این که قرار شد کثرت چه باشد؟

ذاتی باشد. پس این ۲ رفت، پرید. نتوانستیم فرض کنیم نوعی تمام ماهیتش کثرت باشد یا ذاتی اش کثرت باشد و بخواهد تحقق پیدا کند، مُحال است که تحقق پیدا کند.

یکی از دانشجویان درخواست مثالی در این باره می‌کنند و استاد می‌فرماید: «برای چه؟ وجود خارجی اصلاً ندارد. مثال چه؟، برای مُحال مثال بزنم».

فرض کنید انسان نوع است دیگر، درست شد. اگر بگوییم کثرت عین این نوع است. یعنی ما هر جا انسان داریم کثرت داریم، درست. سوال، آیا کثرت چیزی جز آحاد است؟، کثرت برآیند چیست؟

کثرت یعنی چند واحد، معنای کثرت این است. حالا بخواهد انسان محقق بشود بدون این که واحد محقق بشود. معنا ندارد چون تا واحد محقق نشود، کثرت محقق نمی‌شود. تا کثرت محقق نشود نوعی که عین کثرت است محقق نمی‌شود. پس این نوع بخواهد محقق بشود یا باید بگوییم واحد محقق شد، آحاد محقق شد که این عین کثرت نشد یا باید بگوییم اصلاً قابل تحقق نیست. چون فرض این است که کثرت می‌خواهد محقق شود، نه آحاد،

نه واحد پس باید بگوییم اصلاً قابل تحقق نیست. می‌آییم (مورد) سوم، سومی هم همین است. شما نمی‌توانید اربعه داشته باشید، زوجیت نداشته باشید. پس هر کجا اربعه هست، زوجیت (هم) هست. شما اگر بخواهید نوعی داشته باشید که لازم لا ینفکش کثرت است.